

## نگاهی به عرفان اسلامی

### واحیای آن در مکتب امام خمینی (ره) (بخش اول)

ابراهیم احمدیان

کارشناس ارشد ادیان و عرفان

#### چکیده

در قرن نخست هجری، پس از آنکه جامعه اسلامی از خلافت و حکومت معصومین (ع) محروم گشت، مسلمانان علاوه بر از دست دادن این نعمت، از نعمت ارزشمندتری نیز دور افتادند و آن، امامت و هدایت دینی خاندان عصمت بود. کسانی که پس از خلفای چهارگانه بر تخت حکومت نشستند، از همه امکانات عمومی و قدرت و ثروت خویش بهره گرفتند تا امامان شیعه را به انزواکشاند و مانع رجوع مسلمانان به آنان شوند. تنها گروهی کوچک - آن هم با تحمل سختی و شکنجه و ظلم و ستم بسیار - توانستند از هدایت امامان (ع) برخوردار بمانند و متأسفانه بیشتر مردم به گمراهی افتادند. ثروت، قدرت و وسایل و ابزارهای تبلیغی، همه در دست حاکمان بود و آنان از هر ترفندی بهره بردند تا فروغ امامان (ع) را خاموش سازند. هر گاه زبان تبلیغ و تحریف و ترویج کارگر نمی افتاد، شمشیر از نیام می کشیدند و زبان زور به کار می گرفتند. در این فضا، مسلمانان به تدریج وصایای پیامبر (ص) را فراموش کردند و از جمله مهم ترین وصیت آن حضرت را که بنا بر آن، برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی باید کنار قرآن، به عترت رسول (ع) نیز تمسک جست. معارف دینی و تعالیم پیامبر (ص) از این گذر آسیب فراوانی دیدند و بدعتها رخ نمودند و کژاندیشی ها پدیدار شدند و فرقه ها و نحله های

جدید دینی و مذهبی ظهور کردند. تعالیم عرفانی اسلام نیز در این میان از آسیب دور نماندند و دستخوش تغییر و تحریف و بدعت شدند. نوشته حاضر با این باور شکل گرفته است که عرفان اسلامی پس از آنکه در طول قرن‌ها میان فرقه‌های مختلف دست به دست شد و به ناخالصیها گرفتار گشت، سرانجام به همت عرفای شیعه، اندک اندک به حال نخستین باز آمد و عاقبت، در مکتب امام خمینی (ره) چهره راستین و اصیل خویش را نمایاند و بدین سان، باید امام خمینی (ره) را به حق، احیاگر عرفان اسلامی در عصر حاضر دانست.

کلید واژه‌ها: عرفان اسلامی، تصوف، امام خمینی، ملاصدرا، ملاحسینقلی درگزی.

### مقدمه

عرفان اسلامی افزون بر آنکه خود فی نفسه موضوعی جالب و مهم برای تحقیقات نظری و آکادمیک است، کارکردهای عینی فراوان هم دارد که توجه و علاقه محققان را بیشتر برمی‌انگیزد. گوشه‌ای از این کارکردها را در جریان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی به عیان دیدیم. می‌توان حتی مدعی شد که بیشتر جهت‌گیریها و حرکتهای سیاسی این انقلاب بزرگ در پرتو عرفان اسلامی شکل گرفتند. امروزه نیز مقاومت ملل ستمدیده مسلمان، همچون مردم فلسطین با مددگیری از آموزه‌های عرفانی‌ای همانند شهادت، عشق به لقای خدا و جز آن دوام یافته است.

این رویداد جدیدی نیست. در نهضت پیامبر اسلام (ص) نیز سرمایه اصلی مسلمانان گرایشها و علاقه‌های عرفانی بود. این تجربه‌های موفق به ما نشان می‌دهند که برای راه‌اندازی هر گونه خیزش و جنبش اسلامی - در عرصه علمی، اجتماعی، سیاسی و... - می‌باید به ظرفیتهای عرفانی و اخلاقی اسلام، نیک توجه کرد و نباید از آن غافل ماند؛ به ویژه امروز که ما در جهانی زیست می‌کنیم که دشمن از نظر فناوری و دانش پیشرفته تجربی بسیار توانمندتر از ماست. در این وضعیت ما باید سراغ داشته‌ها و تواناییهای انحصاری خویش برویم؛ یعنی ظرفیتهایی که دشمن را توان دستیابی به آنها نیست. البته مراد این نیست که عرفان به عنوان یک ابزار سیاسی یا اجتماعی به کار گرفته شود. عرفان بیش از هر چیز، ابزار قرب انسان به خداست. عارف می‌کوشد خدا را بشناسد و به حقایق عالم برسد تا به خدا نزدیک شود. کارکردها و ثمرات دیگر نیز خود به خود و از این پس حاصل می‌آیند.

باری، مقاله حاضر در این مسیر می‌کوشد یکی از موضوعات مرتبط با عرفان اسلامی را به بررسی اجمالی بگذارد. موضوع اصلی مقاله، احیای عرفان اسلامی به دست عارفان شیعه و به ویژه امام خمینی (ره) است. برای تحقیق این موضوع، لازم شده است نخست گزارشی اشاره وار از سرچشمه عرفان اسلامی و نظریه‌ها درباره آن به دست دهیم و نیز سیر عرفان و اندیشه‌های عرفانی را در اسلام به صورت گذرا نظاره کنیم و آن گاه مکاتب عرفان اسلامی را در قالب پنج دسته معرفی نماییم. نتیجه بحث در بخش دوم مقاله حاصل می‌آید که به عرفان امام خمینی (ره) می‌پردازد.

### پیدایش عرفان اسلامی

عرفان اسلامی با اسلام زاده شد و در زندگی پیامبر (ص) نمود عینی یافت. نیاز به توضیح ندارد که آن راهبر آسمانی در والاترین مقامات عرفانی جای داشت و این نیز محتاج بازگویی نیست که آن پیامبر بزرگ الهی، حتی پیش از بعثت، همواره مدتی از سال را در خلوت به عبادت و مراقبت می‌گذراند و این حال را تا پایان عمر گرامی‌اش محفوظ داشت. همه حرکات و سکنات او - در جنگ و صلح، سفر و حضر و زندگی فردی و اجتماعی - بر پایه و مایه معرفت والا و ژرف از ذات اقدس الهی بود. با تعالیم عرفانی همو بزرگترین عارفان پروردیدند؛ عارفانی که هیچ گاه جامعه بشری همانندشان را به چشم ندیده است. جای شگفتی است که چگونه این مسئله برای محققان و از جمله مستشرقان پیش آمد که «سرچشمه عرفان اسلامی چیست؟» حالات و اقوال و حرکات و سکنات پیامبر اسلام (ص) و دیگر بزرگان معصوم و صحابه آن حضرت، چنان در هاله‌ای از عرفان فرو رفته است که جایی برای این مسئله نمی‌گذارد. قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، سرشار از آیاتی است که مایه‌ها و آموزه‌های عرفانی ناب از آنها بر می‌خیزد. آیا تنها همین آیات برای القای روحیات عرفانی به مسلمانان کافی نیست؟ اینک از آن میان تنها به چند آیه می‌نگریم و می‌گذریم که بیش از این، توضیح و اصحات و تکرار مکرر است.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ.<sup>۱</sup>

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ  
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ...<sup>۲</sup>

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...<sup>۳</sup>

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...<sup>۴</sup>

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...<sup>۵</sup>  
 وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...<sup>۶</sup>  
 سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ أَلْحَقُ...<sup>۷</sup>

از این دست آیات، فراوان است و مجال ذکر همه آنها نیست. بدین روی مسئله سرچشمه عرفان در اسلام، روشن تر از آن است که نیازمند قلمفرسایی باشد؛ اما مسائل دیگری وجود دارد که شایان بررسی و مستحق پاسخ‌اند. از جمله اینکه چگونه این عرفان از تصوف سربر آورد، چرا عرفان پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) بر آن طریق که بود، دوام نیافت و چرا عرفانی اسلامی از سیاست، جهاد، حماسه و زندگی اجتماعی - که در عصر معصومین(ع) پیوند استواری با آنها داشت - دوری جست و حال و هوا و کارکرد فردی به خود گرفت؟ چنان که اشارت رفت، هنوز نیم قرن از وفات پیامبر(ص) نگذشته بود که حکومت و خلافت اسلامی به دست ناهلان افتاد. جامعه اسلامی در دستان آلوده بنی‌امیه گرفتار آمد؛ کسانی که از روی اجبار دین اسلام را پذیرفتند و هیچ اعتقادی به خدا و معاد و جزا نداشتند. آنان شیوه حکومت پیامبر(ص) را کنار نهادند و سلطنت موروثی به پا کردند و برای حفظ آن دست به هر جنایتی آوردند و هر گونه مخالفت را به سختی سرکوب کردند.

بزرگترین جنایت امویان و پس از آنان، عباسیان آن بود که با زر و زور، مردم را از معارف اصیل معصومین(ع) محروم کردند و از پیرامون آنان پراکندند. حکام جور، امامان شیعه(ع) را - که جانشینان پیامبر(ص) در امر دین و دنیا بودند - در حبس و تبعید و انزوا نگاه داشتند. این موجب گشت تا مسلمانان با قدر و ارج امامان را نشناسند و یا اگر می‌شناسند، نتوانند به آنان رجوع کنند.

بدین سان، مکاتبی ظهور کردند که از منبعی غیر از عترت پیامبر(ع) کسب علم کرده بودند.<sup>۸</sup> نتیجه جدایی از مفسران راستین دین، جز آن نبود که بخشی از معارف دینی مکتوم و سر به مهر ماند و در عوض، برخی چیزها که جزو دین نبود، به آن راه یافت. این آفت، بیشتر از همه، معارف عرفانی و اخلاقی اسلام را تهدید می‌کرد که مسلمانان حساسیت چندانی - همچون فقه و عقاید - درباره آنها نداشتند. البته این بدان معنا نیست که دین اسلام یکسره دستخوش تحریف و بدعت گشت؛ زیرا علمای شیعه با فراست و مجاهدت از آن پاسداری می‌کردند؛ ولی چنان که گذشت شیعیان در اقلیت بودند و علمای شیعه برای قاطبه مسلمانان مرجعیت نداشتند.

باری، عرفان اسلامی به دست کسانی گرفتار آمد که به مدد ذوق و علاقه خود و نیز به علت تأثیر پذیری از اقوام و ملل غیر مسلمان و دوری از تعالیم عترت(ع)، بدعتها آفریدند و سنتها پایه گذاشتند. برخی از ذوق خویش چیزی افزودند و برخی دیگر چیزهایی از ادیان و اقوام دیگر برایش وام کردند و چیزهایی دیگر را کنار گذاشتند.<sup>۹</sup> بدین ترتیب بود که «تصوف» زاده شد و تا قرن‌ها بعد، جای عرفان اصیل اسلامی را گرفت.<sup>۱۰</sup>

چنان که اشارت رفت، عرفان اصیل اسلامی برخاسته از قرآن و سنت پیامبر(ص) است؛ اما نظریه‌هایی دیگر نیز در این باب مطرح‌اند. مهمترین آنها نظریه خاورشناسان غربی است. آنان در مطالعات خویش به این نتیجه رسیده‌اند که آغاز عرفان اسلامی نیمه دوم قرن دوم هجری است و پیش از آن از عرفان و عارف مسلمان اثری نیست. آنچه پیش از آن می‌توان یافت، زهد و زاهد است. در واقع، مسلمانان متقدم بیشتر در زمره اهل زهد و رضا بوده‌اند تا عرفان. آگاهی ژرف و احساس فراوان گناه، آمیخته با ترس از روز جزا و عذاب جهنم - که به روشنی تمام در قرآن یاد شده است - آنان را در جست و جوی رستگاری به گریز از دنیا کشاند. ترس از خدا، جهنم، مرگ و گناه، انگیزه‌ای اصلی به شمار می‌آمد که در قرن دوم هجری بر آسمان حیات دینی مسلمین سایه افکنده بود.<sup>۱۱</sup>

این نتیجه که خاورشناسان بدان رسیده‌اند، پذیرفتنی می‌نمود اگر موضوع تحقیق، «تصوف» می‌بود؛ یعنی آن گونه عرفان که از عرفان اصیل اسلامی - عرفان پیامبر(ص) و امامان(ع) - جداگشت و با زوائد و پیرایه‌هایی غریب و بیگانه آمیخت و تا حول و حوش قرن نهم هجری یکنه تاز میدان عرفان مسلمین بود. اما مراد مستشرقین این نیست. آنان نتیجه تحقیق خویش را به کل عرفان تعمیم می‌دهند. بدین سان، از نظر آنان، عرفان پیامبر(ص)، علی(ع) و صحابه بزرگی همچون سلمان و ابوذر چیزی جز زهد نبوده است و این زهد و بیم فوق‌العاده از خدا، به تدریج روی به تکامل نهاده و بعدها که کسانی مانند رابعه عدویه ظهور کرده‌اند، عرفان، برگ و باری گرفته و عشق الهی جای آن را گرفته است.<sup>۱۲</sup>

مایه تأسف است اگر بدانیم بیشتر محققان ایرانی نیز این نتیجه علیل را پذیرفته‌اند و همین تحقیقات را دستمایه کارهای خویش کرده‌اند و از این روست که در آثار عرفان‌شناسی ما، اثری شایسته در باب عرفان پیامبر(ص) و امامان(ع) نمی‌توان یافت و اگر چیزی هم یافت شود، بسیار عامیانه و سطحی است و یا به شیوه مقبول علمی نیست و خواننده و خواهنده امروزی ندارد. در عرفان‌شناسی معاصر، نه یادی از پیامبر(ص) هست و نه ذکری شایسته و بایسته از امامان شیعه(ع) و نه اشارتی به احوال و روایات و ادعیه و مجاهدتهای آنان. ماجرای

عرفان، از سفیان ثوری و حسن بصری و امثال آنان آغاز می‌شود و به کسانی همچون بایزید بسطامی و شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌رسد و نگاهی به غزالی و مولوی می‌اندازد و به ابن عربی و... ختم می‌شود. نه از مناجات علی (ع) خبری در آن هست و خطبه‌های عارفانه‌اش و نه از دعای عرفه امام حسین (ع) و ماجرای سراسر عرفان کربلا و زندگانی عرفانی دیگر امامان و از این مهمتر، غفلت از جایگاه امام غایب (ع) در عرفان اسلامی است. این بزرگترین کاستی در تحقیقات عرفان‌شناسی اسلامی است.<sup>۱۳</sup>

## مکاتب عرفان اسلامی

اینکه در تقسیم بندی آتی، مکتب عرفانی معصومین (ع) را قسم مکتب صوفیه کرده‌ایم، به معنای آن نیست که آنها را «عدل» یکدیگر انگاشته‌ایم. مقصود از این تقسیم آسان ساختن ترسیم سیر اندیشه‌های عرفانی از صدر اسلام تاکنون است و برای رسیدن به این هدف، راهی جز این نیافتیم. در نظرگاه این مقاله، عرفان اصیل اسلامی همان است که در قرآن و سنت مفسران راستین قرآن نمود دارد. تصوف نیز از همین گونه عرفان سرچشمه گرفته است اگر چه پس از چندی، از آن دوری جسته است و رنگی دیگر به خود گرفته است. از این باب، می‌توان تصوف را در کنار عرفان اصیل اسلامی به بحث و بررسی و کاوش نهاد.

### الف. مکتب عرفانی معصومین (ع)

تبیین و توضیح مکتب عرفانی معصومین (ع) نیازمند تفصیل و تحقیقی پر دامنه و ژرف است و از این رو، در نوشته حاضر چاره‌ای نداریم جز آنکه تنها فهرستی از مهمترین ویژگیهای آن به دست دهیم. وانگهی، در بحث مکتب عرفانی امام خمینی (ره) خواهیم دید که آن مکتب، در حقیقت، تصویری امروزی از عرفان معصومین (ع) است و از این عرفان جدا نیست و به همین دلیل، تبیین عرفان امام خمینی (ره) - که هدف اصلی مقاله حاضر است - می‌تواند نمایی از عرفان معصومین (ع) را نیز تصویر کند. اما ویژگیهای مکتب عرفانی معصومین (ع):

- در همه شئون زندگی انسان جریان و سریان می‌یابد؛

- نگاه و کارکرد اجتماعی دارد و تنها به ساخت و سازهای فردی نمی‌پردازد و فرد را

میان جمع می‌پروراند؛

- تحصیل آن برای همه مؤمنین - هر کس به قدر توانایی - ممکن است و ویژه کسانی

خاص و نوابغ و افراد استثنایی نیست؛

- خرد پسند و عقل مدار است و از آنچه عقل و خرد انسانی نمی‌پسندد، بیزار است؛  
- کرامت انسانی را پاس می‌دارد؛  
- نیل به آن فقط در چارچوب شریعت اسلامی میسر است و راه و روشی معین دارد و  
چنین نیست که از هر طریقی حاصل آید؛  
- معیارهای نقد و ارزیابی آن معین است و آن، کتاب و سنت و عقل سلیم است و به این  
ترتیب، هرگونه عرفان که با این منابع ناسازگار باشد، عرفان اسلامی نیست.

### ب. مکتب عرفانی صوفیه

از قرن دوم هجری، به گونه‌ای عرفان بر می‌خوریم با ظاهری اسلامی؛ اما اگر نیک بنگریم  
در خواهیم یافت که اولاً عناصری - عملی و نظری - دارد که در کتاب و سنت خبری از آنها  
نیست و ثانیاً برخی از مسلمات و بدیهیات اسلامی را در خود ندارد. این گونه عرفان را باید  
«تصوف» نامید و در حقیقت شعبه‌ای از عرفان اسلامی است نه عین آن.<sup>۱۴</sup> با این حال، وقتی  
مستشرقان از «عرفان اسلامی» یاد می‌کنند، مراد آنان همین گونه است.

تصوف، شعبه‌ها و فرقه‌های متعددی دارد و تفاوت آنها بیش‌تر در فروع و جزئیات است  
و از این رو می‌توان ویژگیهای زیر را در همه آنها کما بیش باز یافت. گفتنی است که ما در  
اینجا تنها برخی از مهمترین ویژگیهای تصوف را یاد می‌کنیم که اثرات فردی و اجتماعی  
خاصی در جامعه اسلامی داشته‌اند:

۱. **فردگرایی مطلق و غفلت از جمع:** تصوف برنامه‌ای برای جامعه و سلوک عرفانی  
عموم مردم ندارد و فقط به فرد نظر دارد و از این روست که صوفیان تنها در فکر نجات  
خویش‌تن‌اند و اعتقادی به تبلیغ مرام خود ندارند. (اینکه اخیراً برخی فرقه‌های صوفیه دست  
به تبلیغ مرام خویش زده‌اند، خلاف مشی صوفیانه است.) این امر به بنیادهای اعتقادی  
تصوف باز می‌گردد که رنگ و بویی جبرگرایانه دارند. صوفیان از قدیم معتقد بوده‌اند که  
هدایت و ضلالت به دست خدا است و او سرنوشت انسان‌ها را از پیش رقم زده است. برخی  
را برای بهشت آفریده و برخی را برای دوزخ و ما را نمی‌شاید که در نظام جهان دست بریم و  
خویش را به زحمت اندازیم. بنابراین اعتقاد، هرکس راه را یافته است، باید سر خویش گیرد  
و به سوی قبله‌ای که پیدا کرده است، سیر کند و دیگر غم مخورد که چرا دیگران نیافته‌اند.  
حکایات فراوانی می‌توان سراغ داد که این معنا را می‌رسانند. سعدی نیز به همین اشارت  
دارد که می‌گوید:

صاحب دلی به مدرسه آمد زخانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را  
 گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را  
 گفت: آن گلیم خویش به در می برد ز موج وین جهد می کند که بگیرد غریق را  
 روشن است که چنین تفکری به کار زندگی اجتماعی نمی آید و پیشرفت و رشد جامعه را  
 مختل می کند و با این گونه مبادی فکری نمی توان برنامه اجتماعی پی ریخت. از این گذشته،  
 با آموزه های دینی، از جمله امر به معروف و نهی از منکر سازگاری ندارد.

از سیر در اقوال و اعمال بیش تر عرفا و صوفیه بر می آید که آنان وضعیت اجتماعی عصر  
 خویش را - که معمولاً چندان خوشایند و آرمانی نبوده است - طبیعی و لایتنجیر می دانسته اند.  
 معتقد بوده اند همان خدایی که انسان و جامعه را آفریده است، بهتر می داند با آنها چه کند.  
 البته منکر ارج و اجر حکومت عدل نبوده اند؛ اما این کار را به دیگران حواله می داده اند؛ زیرا  
 از قدرت و ثروت می هراسیده اند. در پندار آنان ازدهای نفس با آفتاب قدرت و ثروت بیدار  
 می شود:

نفس ازدهاست، او کی مرده است	از غم بی آلتی افسرده است
کرمک است آن ازدها از دست فقر	پشهای گردد ز جاه و مال صقر
ازدها را دار در بسرف فراق	هین مکش او را به خورشید عراق
تا فسرده می بود آن ازدهات	لقمه اویی چو او یابد نجات
هر خسی را این تمنا کی رسد	موسینی باید که ازدها کشد*

بدین سان، صوفیان حکومت و قدرت را به کاملان و اصلانی همچون موسی (ع) حواله  
 می کنند که از پس ازدهای نفس برمی آیند. اما اگر عرفان نتواند چنین کسی را بپرواند، چه  
 آیین و مکتب و مرامی خواهد توانست؟ آیا این عقیده، ناشی از نوعی مسئولیت گریزی و  
 عافیت طلبی نیست؟

۲. تأویلهای بعید و تعبیرهای عارفانه از جمیع آموزه های اسلامی: از اواخر قرن  
 دوم و اوایل قرن سوم هجری، این تمایل در صوفیه پدید آمد که بی محابا و جسارت آمیز،  
 متون دینی را به تأویل برند و معنای بی اندازه دقیق و غریب و بعید از آنها بیرون کشند و از  
 جمیع تعالیم اسلامی، تعبیر عارفانه و آسمانی و دست نیافتنی فراهم آورند. بدین سان، شریعت



سهله و سمحه اسلام که برای تنظیم اجتماع کارآمد بود، در پیچ و خم موشکافیهای شاعرانه و دقتهای خیال‌انگیز گرفتار آمد. مهمترین مشکلی که از این پدیده نصیب می‌شد، بی‌اعتنایی مطلق به دنیا و زهد خشک‌مآبانه بود که دین مقدس اسلام مسلمانان را از آن نهی کرده است. برای مثال، کافی است به آموزه‌های «توکل» بنگریم که صوفیان با تفسیر سخت و عجیبی که از آن داشتند، بی‌کسب و کار نمی‌رفتند و از «فتوح» ارتزاق می‌کردند. فتوح، نذور و صدقاتی بود که مردم به صوفیان و خانقاهها می‌دادند.

صوفیان، توکل را عبارت از مجرد شدن از هر گونه اراده و رضا دادن به هر پیشامد و ترک هر گونه تلاش در امور زندگانی می‌دانستند. تدبیر امور آینده، خلاف توکل شمرده می‌شد و زندگی این جهانی دون شأن عارف بود و آمیختن با دیگران از سرناچاری. توکل، آشکارا با سیاست و تجارت منافات پیدا می‌کرد و مخّل آن بود. گویا امام خمینی(ره) نیز از این تاویلها و تفسیرهای یکسویه و افراط‌گریها و دنیاستیزیهای مطلق صوفیان و عارفان گله دارد که می‌فرماید:

اسلام غریب است. از اول غریب بوده و الان هم غریب است؛ برای اینکه غریب آن است که نمی‌شناسند او را. در یک جامعه‌ای هست او؛ اما نمی‌شناسند. همیشه یک ورق را گرفته‌اند و آن ورق دیگر را حذف کرده‌اند یا مخالفت با آن کرده‌اند. یک مدت زیادی گرفتار عرفا بودیم. اسلام گرفتار عرفا بود. آنها خدمتشان خوب بود؛ اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را بر می‌گردانند به آن طرف. هر چه دستشان می‌آمد، می‌رفت آن طرف؛ مثل تفسیر ملا عبدالرزاق. خوب، او مرد بسیار دانشمندی، مرد با فضیلتی است؛ اما همه قرآن را برگردانده آن طرف. کانه قرآن با این کارها [ی دنیایی] کار ندارد. یک وقت هم گرفتار شدیم به دسته دیگری که همه معنویات را بر می‌گردانند به این طرف. اصلا به معنویات کار ندارد؛ اسلام آمده برای اینکه اسلام هم طریقه‌اش مثل هیتلر که او آمد که دنیاگیری کند و کشورگشایی کند؛ اسلام هم آمده کشورگشایی کند.<sup>۱۵</sup>

### ج. مکاتب عرفانی علمای امامیه

شاخه‌ای از عرفان اسلامی که از مکتب اهل بیت(ع) جدا گشت و رفته رفته از آن فاصله گرفت و «تصوف» نام گرفت، نتوانست برای خود، جایی میان شیعیان باز کند. از این رو، دست کم تا قرن هشتم هیچ شیعه‌ای را نمی‌یابیم که به عرفان و تصوف مشهور باشد. علمای

امامیه، تصوف را گونه‌ای انحراف از تعالیم اهل بیت می‌دانستند و هر گاه مجال می‌یافتند، علیه آن به مبارزه بر می‌خاستند. احادیثی نیز در کتابهای روایی شیعه می‌توان یافت که به صراحت، صوفیه و مشی عرفانی آنان را نکوهش می‌کنند. اما این بدان معنا نیست که شیعیان با عرفان بیگانه بوده‌اند. آنان خمیرمایه عرفان اهل بیت (ع) را در مجموعه‌های روایی و تاریخی خود داشتند.

با این حال، علمای امامیه بیشتر به فقاہت و علم کلام مشهور بودند تا زهد صوفیانه و عرفان و تصوف. بسیاری از آنان عارفان کاملی بودند و به عبادت و پرهیزگاری و مجاهدت شهرتی تام داشتند؛ اما مدعی عرفان و خرق عادت و کرامت نبودند. در آن زمان حتی شاخه علمی مستقلی با نام «عرفان» در مجموعه علوم شیعی وجود نداشت هر چند فرهنگ شیعه سرشار از آموزه‌های عرفانی بود. از قرن ۹ و ۱۰ رفته رفته عرفان به عنوان رشته‌ای معرفتی در ذهن برخی عالمان امامیه جایی برای خود باز کرد. از آن زمان به بعد، سه مکتب مستقل عرفانی در طول هم وجود یافتند و البته بزرگانی که متعلق به این سه مکتب‌اند، هیچ یک مدعی نبوده‌اند که مکتبی عرفانی تأسیس کرده‌اند. سه مکتب مورد نظر، در حقیقت، هر یک گامی به سوی احیای عرفان معصومین (ع) اند که اینک خواهیم کوشید به اختصار از آنها سخن گوئیم.

#### یک. مکتب عرفانی ملا صدرا

بی‌گمان، ملا صدرا تحولی بنیادی در عرفان و فلسفه روزگار خویش پدید آورد و کوشید تا میان مکاشفه عرفانی، قرآن و برهان آشتی برقرار کند و راه عرفان را به مذهب تشیع باز نماید. می‌دانیم که یکی از معضلات عرفانی پس از امامان شیعه ناسازگاری این سه عنصر بود. قرن‌ها پیش از ملا صدرا عالمان و فیلسوفان بسیاری در این راه بسی کوشیده و در واقع این راه را آنان باز کرده بودند؛ کسانی مانند ابن سینا، شیخ اشراق، قطب الدین رازی، خواجه نصیر الدین طوسی، میر سید شریف جرجانی، جلال الدین دوانی، ابن ترکه اصفهانی، صدر الدین قونوی، میرداماد، شیخ بهایی، فخرالدین عراقی، عبدالرزاق کاشانی، علاء الدوله سمنانی، عبدالرحمن جامی، ابن ابی جمهور احسائی و ملا حیدر آملی. اینان هر یک به نوبه خود - برخی خواسته و برخی ناخواسته - مقدمات و بستر مناسب ظهور تکامل و احیای عرفان و حکمت شیعی را فراهم ساختند.

مراد از هماهنگ‌سازی میان سه عنصر یاد شده آن است که ملا صدرا کوشیده است از هماهنگی و سازگاری‌شان پرده بردارد و آن را به آشکارا رساند نه اینکه آن را بیافریند؛ زیرا در باور او این سه عنصر در حقیقت امر بسی سازگار بوده‌اند و لیک اسباب و علل خارجی باعث شده است تا به ظاهر در تخالف و ناسازگاری افتند. یکی از این علل، تحریفی است که بر اثر مرور زمان و ناشایستگی ناقلان و ناقابلی قبالان به عرفان راه یافته و گرنه عرفان - و هر معرفت حقی - سرچشمه الهی دارد و موروث انبیاست و با وحی سرناسازگاری ندارد. اگر این معرفت به شکل نخستین باز آید و از تحریفها بپیراید، رونق و طراوت و حقانیت خویش را بازمی‌یابد. شاگرد او، ملا محسن فیض کاشانی، به صراحت از این مطلب پرده برمی‌دارد و می‌گوید:

اصول این علم را در زمان پیشین، از انفاس مبارکه انبیای مرسل - علیهم السلام - زیرکان هر عصر فرا گرفته‌اند و از پرتو سخنان وحی‌نشان ایشان، جهانیان را بدان رهنمایی نمودند... و این حکمت قدماء که موروث انبیاست، غیر حکمت متعارفه است که امروز میان متأخرین شایعست؛ چراکه تحریفی چند به آن راه یافته است به جهت سوء افهام ناقابلان به شرایط تحصیل آن.<sup>۱۶</sup>

شاهکار ملا صدرا، در نظریه وحدت عرفان، برهان و قرآن است. او در واقع، بخشی از چهره عرفان معصومین(ع) را از زیر گرد و غبار چند ساله بیرون آورد. چنان که اشارت رفت، پس از شهادت امام علی(ع) عرفان اصیل اسلامی رفته رفته به امور و زواید بیگانه آلوده شد و بخشی از آن کنار رفت و حقیقت آن مخفی ماند و به تغییرات و تحولات نامطلوبی گرفتار آمد و یکی از مهمترین پیامدهای این وضعیت پیش آمدن تضاد میان مکاشفه‌های عرفانی، برهان عقلی و آموزه‌های قرآنی بود. این پدیده نیز به نوبه خود نزاعی همیشگی را میان متکلمان، فیلسوفان و عارفان دامن زد. این در حالی است که در عرفان بزرگان معصوم(ع)، سه عنصر یاد شده در کنار یکدیگر و هماهنگ و سازگارند.

ملا صدرا طرح بنیادی مکتب خود را در قالب سفرهای چهارگانه رسم کرد و در کتاب *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه* مکتوب ساخت. او از وحدت عرفان، برهان و قرآن پرده برداشت و مکتبی را بنیان گذاشت که نقطه عطف بسیار مهمی در تاریخ عرفان و فلسفه به شمار می‌رود.

ملا صدرا بُعد زمینی عرفان اسلامی را نیز احیا کرد. در زمان او در مبحث حقیقت وجود دو نظریه مطرح بود: یکی نظریه مشائیان که به تباین موجودات معتقد بودند و دیگر، نظریه عرفا که وحدت وجود را تبلیغ می‌کردند. ملا صدرا در این باب، نظریه تشکیک وجود را مطرح ساخت که بنا بر آن، وجود موجودات، حقیقتی است مشکک و بدین سان، در جهان هستی نه تباین حاکم است و نه وحدت؛ بلکه وحدت و کثرت با هم آمیخته‌اند. این اصل نظری، منشأ یک اصل عملی گشت و آن، اصل لزوم پرداختن به زمین در عین پرداختن به آسمان است. بنا بر فلسفه صدرایی، افزون بر آسمان، باید به زمین نیز نظر کرد و نمی‌توان نجات اخروی را بی نظر داشت سعادتمندی دنیایی بی جست. این طرح ملا صدرا، در واقع، روی آوردن به بخشی فراموش شده‌ای از عرفان معصومین (ع) است؛ زیرا بنا بر عرفان معصومین (ع) دنیا مزرعه آخرت است و زندگی مادی جدا از زندگی معنوی نیست و هم در این دنیا باید زیست و از نعمات الهی بهره جست و هم نجات و سعادت اخروی و کمال معنوی را هدف گرفت.

عارف در حکمت صدرایی برای نیل به کمال ناگزیر است چهار سفر را در برنامه خویش بگنجانند: اول، سفر از خلق به حق؛ دوم، سفر در حق با حق؛ سوم، سفر از حق به خلق؛ چهارم، سفر در خلق با حق.<sup>۱۷</sup> بنا بر این نظریه، کمال نهایی در مرحله چهارم است که حاصل می‌آید؛ مرحله‌ای که عارف با خلق می‌آمیزد و مردمان را به حق راه می‌نماید و هر چند در جهان کثرت زندگی می‌کند، به آلودگی‌های آن دچار نمی‌شود.<sup>۱۸</sup> این در حالی است که پیش‌تر، عرفا و صوفیه برای نیل به کمال، گریز از خلق را توصیه می‌کردند و پشت کردن تام به دنیا و هر چه در آن است. سری سقطی می‌گوید: «از کسی چیز نخواه، از کسی چیزی مگیر و چیزی نداشته باش که به دیگری دهی.»<sup>۱۹</sup> یا ابوالحسین نوری می‌گفت: «تصوف، دشمنی دنیاست و دوستی مولی.» و بوسهل تستری می‌گوید: «تصوف، اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق گریختن.»<sup>۲۰</sup> اینکه تصوف و عرفان پیش از ملا صدرا بر اصل ترک دنیا و دوری از خلق استوار بوده نیازمند توضیح نیست و نگاهی به آثار عرفانی آن روزگار به آسانی ما را به این حقیقت می‌رساند. با این حال، احادیث بزرگان معصوم (ع) و زندگی آنان به ما نشان می‌دهد که کمال عرفان در زندگی با خلق و در همان حال، آلوده نشدن به تبعات مذموم آن است. به عنوان نمونه خوب است بنگریم به احادیثی از قبیل این

حدیث که از امام علی (ع) در وصف پرهیزگاران نقل کرده‌اند: «ان كان في الغافلین كتب في الذاکرین و ان كان في الذاکرین لم یکتب فی الغافلین.»<sup>۲۱</sup> و نیز «صحابوا الدنيا بأبدان و ارواحها معلقة بالهمل الاعلی.»<sup>۲۲</sup>

علی رغم آنچه گفتیم و نیز اینکه حکمت متعالیه ملا صدرا را باید گامی بزرگ به سوی احیای عرفان معصومین محسوب کرد، ولی در دوره‌های بعد و در مکتب امام خمینی (ره) است که عرفان اسلامی به کمال راستین خویش باز می‌آید و راه آن به عرصه اجتماع و زندگی اجتماعی به صورت عینی و اجرایی باز می‌شود.

### دو. مکتب عرفانی ملاحسینقلی درگزینی

از کاستیهای مطالعات عرفان‌شناسی معاصر این است که تنها تا حول و حوش قرن ۱۰ و ۱۱ هـ. پیش آمده‌اند و به ماجرای عرفان پس از این دوره نپرداخته‌اند و یا اگر پرداخته‌اند، نتوانسته‌اند تصویری دقیق و جامع از آن به دست دهند و بدین روی، جای مکتب ملاحسینقلی درگزنی، از مهمترین مکاتب عرفانی اسلامی نیز در این مطالعات خالی است. از مهم‌ترین ویژگیهای مکتب ملاحسینقلی، تأکید بر جنبه عملی و اصالت دادن به قرآن و سنت معصومین (ع) در سیر و سلوک و توجه تام به شریعت اسلامی و فقه شیعی است. پس از مرحوم ملا حسینقلی درگزنی، مریدانش - از جمله مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی و مرحوم قاضی - به ترویج و تبلیغ مکتب او همت گماشتند و می‌توان گفت که همه عرفای شیعه روزگار معاصر به نوعی از شاگردان این مکتب‌اند. از مزایای مکتب ملاحسینقلی این است که عناصر، زواید و آداب بیگانه موجود در تصوف را در خود ندارد و با دقت تمام به سیره معصومین (ع) نظر دارد و برای نیل به مطلوب، بر توسل و تمسک به ولایت امامان معصوم (ع) پای می‌فشارد. بدین روی، می‌توان آن را در زمان خود، نزدیکترین مکتب به عرفان اصیل اسلامی محسوب کرد.

این مکتب، در حقیقت، زمینه را برای احیای کامل عرفان معصومین (ع) فراهم ساخت. با این حال، برنامه‌ای عملی و اجرایی برای راه دادن عرفان به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی ندارد و جای عنصر جهاد و حماسه - آن گونه که در مکتب عرفانی امام خمینی (ره) وجود دارد - در آن خالی است و شاید بتوان این را تنها نقیصه‌ای دانست که در این مکتب به چشم می‌آید.

## سه. مکتب عرفانی امام خمینی(ره)

در اینکه امام خمینی(ره) دستی چیره در عرفان نظری داشته است، جای شک و شبهه نیست. آثار عرفانی ایشان گواه بر این مدعا است. امام خمینی(ره) بر فصوص الحکمه، از مهمترین و سخت‌ترین آثار عرفانی، تعلیقات عمیقی دارد و همه آثار ایشان - جز آثار فقهی و اصولی - در زمینه عرفان‌اند. مایه‌های متعالی عرفان عملی را نیز می‌توان در سراسر زندگی امام(ره) مشاهده کرد. وانگهی، اقبال شگفت‌انگیز مردم ایران به رهبری ایشان بیشتر از آن رو بود که او را یک راهبر عارف می‌دانستند. در این نیز شکی نیست که آثار عرفای گذشته بر شخصیت معنوی امام(ره) اثر داشته‌اند و ایشان به اهل عرفان حرمت می‌نهاد و با تألیفاتشان آشنا بود. با این همه، بررسی موشکافانه سیره امام خمینی(ره) نشان می‌دهد که ایشان عرفان خویش را از منبعی دیگر گرفته است و آن، بی گمان عرفان پیامبر(ص) و اهل بیت معصوم آن حضرت به خصوص امام حسین(ع) است. شباهت فراوان نهضت امام خمینی(ره) به قیام امام حسین(ع) انکارپذیر نیست. موضع‌گیری‌های سیاسی و رفتار اجتماعی و گفتار و کردار ایشان همگی گواهی روشن بر این مدعایند. درک و فهم درست سیره امام خمینی(ره) نیز آن گاه دست‌یافتنی است که از این منظر به آن بنگریم. ایشان در تصمیم‌های حساس و کارهای مهم خویش از رفتار امام حسین(ع) به گونه‌ای دقیق و آگاهانه الگو می‌گرفت و به گزاف نگفته‌ایم اگر بگوییم گونه برخورد امام(ره) با موانع و مشکلات پیش روی انقلاب اسلامی، دقیقاً عاشورایی است. در بیشتر وقایع چون تصمیم می‌گرفت و می‌خواست درستی تصمیم خود را نشان دهد، از امام حسین(ع) سخن می‌گفت و اینکه آن حضرت در مورد مشابه چنین تصمیم گرفته است. در چنین مواقعی معمولاً حضرت امام هیچ شک و شبهه‌ای بر نمی‌تابید و استوار بر آنچه درست می‌دانست، می‌ایستاد و از فرجام کار نیز بیم نمی‌برد و شگفت آنکه معمولاً به همان نتیجه‌ای می‌رسید که انتظارش را می‌کشید. مواردی که امام خمینی(ره) برای اثبات درستی راه خویش به سیره امام حسین(ع) استناد کرده است، بسیار است و بررسی سخنان حضرت امام(ره) در این باره خود می‌تواند موضوع تحقیق مفصلی باشد. در واقع، سیره عرفانی امام خمینی(ره) نمونه عینی و امروزی عرفان امامان معصوم(ع) است و بررسی تفصیلی آن می‌تواند بر آگاهی ما از عرفان اصیل اسلامی بیفزاید. پرداختن به این موضوع، هدف اصلی مقاله حاضر است که در بخش دوم خواهد آمد.

## کتاب‌شناسی منابع

- قرآن کریم.  
- نهج البلاغه.  
- حلبی، علی اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.  
- زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۹.  
- الشیرازی، صدرالدین محمد، الاسفار الاربعه، مکتبه مصطفوی، قم، بی تا.  
- عطار، محمد بن ابراهیم، تذکره الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، زوار، تهران، ۱۳۴۶.  
- کاشانی، فیض، به تصحیح و مقدمه ابراهیم احمدیان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.  
- کیانی نژاد، زین الدین، سیر عرفان در اسلام، کتابفروشی اشراقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.  
- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، صدرا، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰.  
- مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد الن نیکلسون، نشر طلوع، چاپ اول، بی جا، ۱۳۷۳.  
- نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، کتابفروشی، فروغی، چاپ اول، تهران، بی تا.  
- نیکلسون، رینولد الن، عرفان عارفان مسلمان، اسدالله آزاد، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ اول، مشهد ۱۳۷۲.

پی‌نوشتها:

۱. بقره: ۱۸۶.
۲. نور: ۳۵.
۳. حدید: ۴.
۴. حدید: ۳.
۵. آل عمران: ۳۱.
۶. بقره: ۱۱۵.
۷. فصلت: ۵۳.
۸. برای آگاهی از فرقه‌هایی که با انگیزه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی پدید آمدند و بدعتها و آشوبها و فتنه‌ها برانگیختند، نگاه کنید به ملل و نحل شهرستانی و نیز الفرق بین الفرق بغدادی.
۹. اینکه تصوف اسلامی به سنتها و آموزه‌های غیر اسلامی دچار گشته است، تقریباً میان عرفان‌شناسان از مسلمات است. برای نمونه نگاه کنید به: مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۸۰؛ نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، صفحه‌های مختلف. کتاب اخیر به صورت مفصل این موضوع را به بحث

گذاشته و کوشیده است اثبات کند تصوف اسلامی ریشه در عرفان شرق دارد که عبارت است از عرفان اقوامی همانند هندویان و ایرانیان باستان؛ اما از تأثیر اندیشه‌های مسیحی و یهودی نیز دور نبوده است. همچنین ر.ک: کیانی نژاد، زین الدین، سیر عرفان در اسلام، ص ۳۹-۶۶؛ نیکلسون، ر.ا، عرفان عارفان مسلمان، ص ۴۹-۶۱.

۱۰. میان محققین در اینکه آیا دو اصطلاح «عرفان» و «تصوف» به یک معنایند یا نه، اختلاف نظر است. بیشتر محققین بر آن اند که «عرفان» معنای عام‌تری دارد و در حقیقت، «تصوف» زیر مجموعه آن است. شهید مطهری از محققینی است که معتقدند این دو اصطلاح به یک معرفت نظر دارند. ایشان در این باره می‌گوید: «اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند، با عنوان عرفا و هرگاه با عنوان اجتماعی شان یاد شوند، غالباً با عنوان متصوفه یاد می‌شوند.» (ر.ک: آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۷۰) اما به نظر نگارنده بهتر است میان عرفان و تصوف فرق بگذاریم؛ به ویژه در روزگار معاصر که زبان عرف و حتی اصطلاح، کاملاً میان آنها فرق می‌نهد. شاهد است بر این مدعا آنکه بزرگان معصوم را می‌توان «عارف» خواند؛ اما هیچ کس نمی‌پسندد که از آنان با عنوان «صوفی» یاد کنیم. این یکی از نشانه‌های تفاوت مورد نظر است. بدین سان، مراد ما از «تصوف» در مقاله حاضر، آن گونه از عرفان مسلمانان است که هر چند برخاسته از آموزه‌های اسلامی است، عین عرفان اسلامی نیست و در مقایسه با آن، کمیا، کاستیها و زوائدی دارد. ۱۱. همان، ص ۴۵.

۱۲. همان.

۱۳. برای نمونه می‌توان به آثار دکتر عبدالحسین زرین کوب رجوع کرد؛ از جمله: کتاب میراث صوفیه و جستجو در تصوف ایران و نیز آثاری همچون تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی. خواننده کتاب اخیر به روشنی در خواهد یافت که بسیاری از مطالب آن عیناً از آثار نیکلسون خاورشناس انگلیسی و نیز لویی ماسینیون فرانسوی اخذ شده بی آنکه نویسنده اشارتی بدین موضوع ببرد. این کتاب از منابع اصلی عرفان در دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس دانشجویان ادیان و عرفان دانشگاه کشور ماست؛ اما از اسامان شیعه (ع)، که همه عرفا و حتی صوفیه خود را به آنان منتسب می‌کنند، هیچ یادی نمی‌کند.

۱۴. ر.ک: پی نوشت شماره ۳.

۱۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۰۰. نگاه‌های انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۶. فیض کاشانی، الکلمات المکونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة، ص ۲۲۵.

۱۷. به عنوان نمونه ر.ک: اسفار، ج ۱، مقدمه شرح حکیم سبزواری.

۱۸. همان، ص ۱۵.

۱۹. عطار، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲۰. همان.

۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲۲. همان، حکمت ۱۴۷.